

چالش اسلام و قدرت:

نقد سروش



محسن کدیور

۲۱ دی ۱۳۹۹

دانشمند محترم و روشنفکر دینی پیش کسوت جناب آقای دکتر عبدالکریم سروش پنجمین گام خود را در اجرای برنامه پژوهشی «اصلاح دین» برداشت. گام اول قبض و بسط تئوریک شریعت، گام دوم پلورالیسم دینی (صراطهای مستقیم)، گام سوم تبعیت وحی از شخصیت بشری محمد (بسط تجربه نبوی)، گام چهارم رؤیابنداری وحی (رؤیای رسولانه) و گام پنجم پیامبر اقتدارگرا. او در گام نخست در پی اصلاح معرفت دینی بود و اصل دین را قدسی می دانست. از گام دوم و خصوصا گام سوم به بعد وارد اصلاح اصل دین شد. بنگرید به: [مناظره پلورالیسم دینی \(۱۳۷۷\)](#)، [وحی و تجربه دینی \(۱۳۷۹/۱۲/۱۱\)](#)، [قلب اسلام \(۱۳۸۷/۹/۳۰\)](#)، [تاملاتی درباره نواندیشی دینی در ایران معاصر \(۱۳۹۴/۸/۱۷\)](#)، [افسداد باب نقد \(۱۳۹۴/۱۱/۳۰\)](#)، [تأملی درباره وحی: نقد نظریه رؤیابنداری وحی \(۱۳۹۶/۲/۴\)](#)، [اصلاح دینی در اسلام شیعی: تجارب، عبرتها و موازین \(۱۳۹۸/۲/۲۸\)](#)

در گام اخیر به جای معرفت یا تجربه دینی، دین به مثابه امر اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفته که البته امر مبارکی است. ارتباط دین و قدرت بحثی لازم و مفید است که از نکته سنجی درباره آن باید استقبال کرد. دوست گرامی طی دو سخنرانی حاصل سی جلسه دروس عمومی تحت عنوان دین و قدرت را تلخیص کرد. این دو جلسه پریشان و مشوش، فاقد هرگونه صورت بندی منظم، و خطابه ای نامنسجم بود. اهمیت بحث اقتضای کرد بحث به روش آکادمیک مکتوب می شد، ادبیات تحقیق مرور می شد، به منابع ارجاع داده می شد، روش یا روشهای

تحقیق مشخص می شد، از اصطلاحات دقیق علوم انسانی و اجتماعی استفاده می شد، ادله با مدعا سازگار بود، ناسازگاری‌های درونی متعدد مرتفع می شد، با دعاوی پیشین گوینده نسبت برقرار می شد، با منابع اسلامی گزینشی برخورد نمی شد، و ادله ای که خلاف مدعای گوینده بود نقل و مورد نقد قرار می گرفت، و به هر حوزه ای که گوینده سرک کشیده بود آراء چهره های اصلی آن حوزه ملاحظه شده بود. متأسفانه در این دو سخنرانی هیچیک از این موازین علمی رعایت نشده است، و علاوه بر آن وجدان دینی مؤمنان را به شدت جریحه دار کرده است. از دیگر نتایج این گام جدید علنی شدن جدایی کامل نواندیشی دینی (قائلان به اصلاح معرفت دینی) از روشنفکری دینی (شخصیتهای مشغول به اصلاح اصل دین) است.

من طی چند جلسه در حد وسع به نقد ادعاهای اصلی این دو سخنرانی می پردازم. همتم مصروف نقد قول است نه نقد قائل. به تبعیت از ارسطوی گویم من دکتر سروش را دوست دارم، اما حقیقت را بیش از ایشان دوست دارم. امید آن دارم که دوست محترم همچنان که در جلسه دوم، خشونت منتسب به اسلام و پیامبر را پس گرفت، در جلسات بعدی دیگر خطاهای فاحشش را نیز شخصا اصلاح کند. بالاخره تیری از کمان پریده و نسبتهای به شدت ناروایی متوجه خدا، قرآن و پیامبر شده که خلاف موازین مسلم علوم انسانی، تاریخ و علوم اسلامی است. هدف بحث من پرداختن به این نکات است. طرح این گونه مباحث را در نهایت به سود تقویت هاضمه اندیشه اسلامی می دانم. خدای رحمان و رحیم، اسلام رحمانی، پیامبر رحمت و اخلاق مدار، و قرآن کتاب صلح مداری و رحمت از بوته مصاف با اینگونه نسبتهای غیرعلمی و غیرمنصفانه سربلند به درمی آیند.

با توجه به اینکه سخنران محترم به خود زحمت صورت بندی مقدمات نظریه پیامبر اقتدارگرا را نداده، این مقدمات به گونه زیر استخراج و صورت بندی شد. با این تذکر که خشونت مذکور در مقدمه دوم لازمه رویکرد گوینده محترم است.

مقدمه اول. اسلام یعنی تاریخ اسلام و تفسیر آن. قرآن تألیف محمد است، و تابع شخصیت او.

مقدمه دوم. اسلام دینی خشن، خدای اسلام سلطانی مقتدر، قرآن خوف نامه، و محمد عارفی مسلح و پیامبری اقتدارگرا بوده است.

مقدمه سوم. صوفیان خصوصا مولوی نقص اسلام عبوس را رفع کرده، عشق و طرب را به آن افزوده اند. مثنوی و دیوان شمس «عشق نامه» هستند.

مقدمه چهارم. اسلام به منزله قدرت - که لزوما مذموم نیست - در تعامل با دیگر قدرتها برای تثبیت به ارباب احتیاج دارد.

مقدمه پنجم. روحیه «اقتدارطلبی» از جانب پیامبر در دین، کتاب و پیروانش دمیده شده است.

برخی شواهد: «روایات متواتر» قتل مرتد، ماموریت پیامبر برای جنگ با مردم برای مسلمان کردن آنها (جهاد ابتدایی)، و نصر بالرب؛ «ولایت الهی» یعنی رخصت کشتن کودک بیگناه توسط خضر؛ شارع بودن شامل رخصت صدور احکام مجازات و اعدام افراد.

از نقد مقدمه اخیر شروع می کنم. و در جلسات دیگر به نقد چهار مقدمه نخست خواهم پرداخت. چرا؟ چون نقد مقدمه اخیر دشوارتر و تخصصی تر است و از جانب منتقدان کمتر به آن پرداخته شده است. نقد آن مدخل نقد دیگر مقدمات خواهد بود.



بخش اول. نقد مقدمه پنجم

این بخش شامل سه بحث و یک نتیجه به شرح ذیل است: تحریر محل نزاع، نکته کلیدی بحث، و اسلام پس از پیامبر.

بحث اول. تحریر محل نزاع

الف. قبل از ورود در بحث اصلی متذکر می شوم که در این جلسه درباره این سه امر بحث نمی کنم و به عنوان سه فرض صرفاً به آنها اشاره می کنم و می گذرم: اولاً فرض می کنم پدیده‌های اجتماعی تک عاملی هستند! ثانیاً فرض می کنم نحوه عملکرد پیروان یک دین در طول تاریخ همیشه و همه جا یکسان بوده است! ثالثاً فرض می کنم عامل اصلی این عملکرد واحد پیروان ادیان در طول تاریخ و همه جا شخصیت و تعالیم پیامبرشان بوده است! واضح است که هر سه فرض مطلقاً باطل هستند، اما فعلاً من در این جلسه به بطلان آنها کاری ندارم.

تطبیق این سه فرض باطل در مورد اسلام اینگونه صورت بندی می شود: فرض اول: مسلمانان به شهادت تاریخ اقتدارگرا، قدرت طلب، و سلطه جو بوده اند. فرض دوم: قرآن کتاب آسمانی مسلمانان این خصلتها و گرایشها را تأیید و تشویق کرده است. فرض سوم: اسلام دینی اقتدارگرا، قدرت طلب و سلطه جو بوده و هست. با توجه به اینکه نزد سخنران محترم قرآن تالیف مستقیم محمد بن عبدالله است نه خدای او، به طریق اولی دین اسلام هم ساخته و پرداخته وی است، بنابراین تعالیم اسلامی بر کاکل وی می چرخد و تجلی شخصیت اوست (مقدمه اول از مقدمات پنجگانه) در این جلسه وارد بحث و نقد این گزاره ها نمی شوم.

ب. اما در سه گزاره با روشنفکر دینی محترم موافقم به این شرح: الف. متون دینی موجود (از تفسیر قرآن، کتب روایی، سیره پیامبر، فقه، کلام و عرفان) سمت و سوی سلطه گرایانه و قدرت طلبانه دارند. ب. این متون از پیامبر نیز چهره ای اقتدارگرا، سلطه گرو همان عارف مسلح را ارائه کرده اند. ج. عمل مسلمانان خصوصاً زمانی که در قدرت بوده اند همین گرایش را نشان می دهد.

ج. روشنفکر دینی محترم علاوه بر این سه گزاره سه ادعای دیگر هم دارد: الف. پیامبر تاریخی، قرآنی و واقعی اقتدارگرا (در کنار فضائل ایشان) بوده است. ب. قرآن نیز کتاب اقتدارگرایی و سلطه گری (در کنار صفات مثبت) است. ج. خداوی معرفی شده توسط محمد (و قرآن) نیز خدایی است که در کنار رحمت اهل غضب، عذاب و انتقام است. محل نزاع دقیقاً در سه گزاره اخیر است. یعنی علوم رایج اسلامی و تاریخ زندگی مسلمانان تناسبی با سوگیری قرآن، راه و روش پیامبر و صفات خدایشان نداشته است و عوامل دیگری در شکل گیری آنها دخیل بوده که از چشم دوست محترم مخفی مانده است.

بحث دوم. نکته کلیدی بحث

با یک مثال شروع می‌کنم. متون شیعی آکنده از اندیشه غلو است. این رویکرد غالبانه در سلوک عملی شیعیان نیز غیرقابل اغماض است. بنا به روش روشنفکر دینی محترم باید نتیجه گرفت که منشأ این گرایشهای غالبانه خود ائمه شیعه (خصوصاً علی بن ابی طالب) بوده‌اند و این متون شیعی و آن تاریخ شیعیان تجلی شخصیت این ائمه بوده است! حال آن که می‌دانیم جمعی از غالبان صنعت جعل حدیث راه انداخته و روایاتی گاهی به حد تواتر درباره تحریف قرآن و شخصیت فرادشری ائمه هدی تولید کرده به ائمه نسبت داده‌اند، به نحوی که پیدا کردن چهره واقعی ائمه از زیر خروارها روایات ساختگی و جعلی کاری بسیار دشوار است. تفسیر قرآن و علوم کلام و فقه شیعیان هم مبتلا به این مبنای فوق العاده خطیر شده است، تا آنجا که شاکله تفکر شیعی را عمیقاً تحت الشعاع خود قرار داده است. واضح است که به دلیل کثرت این روایات غالبانه در کلیه مواردی که احتمال غلوی رود اصل بر عدم اعتبار روایت است مگر خلافش اثبات شود. [بنگرید به تأملی در منابع اعتقادی](#)

(۱۳۸۶/۸/۱۵)

اهل سنت هم به آفتی مشابه آفت شیعیان مبتلا شده‌اند و آن دخالت «قدرت سیاسی» در استحاله موازین اجتماعی اسلام بوده است، به شکل مشخص بنی امیه و سپس بنی عباس برای توجیه دینی حکومت جائرانه، جهانگشایی و فتوحات، شیوه زمامداری ملوکانه، و سرکوب مخالفان خود نیاز به تصویری سازگار از سیره پیامبر، تفسیری متناسب از قرآن، و احکامی حمایتگر از فقه داشتند تا بتوانند بدون دغدغه به خلافت، امارت و سلطه ناصواب خود ادامه دهند. دوران تکوین کلیه علوم اسلامی در زمان قدرت این سلسله‌ها صورت گرفته است و مطابق شواهدی که ارائه خواهم کرد قدرت سیاسی همه این علوم و تاریخ را مطابق میل قدرت‌مداران خود شکل داده‌اند. این «نکته کلیدی» بحث اسلام و قدرت است که شایسته بود در صدر بحث دین و قدرت مورد مطالعه عمیق قرار گیرد اما متأسفانه از چشم گوینده محترم مخفی مانده است.

انبوه روایات مؤید مدعای اقتدارگرایی، کتب سیره ای که دقیقا بر همین اندیشه تدوین شده اند، تفاسیر قرآن که با این اندیشه نوشته شده اند، فقه و کلام و عرفانی که متأثر از این روایات و سیره و تفاسیر بوده اند باید به «شیوه انتقادی» که رسم علوم تاریخی است بررسی شوند، نه اینکه غیرمسئولانه گفته شود: من به اعتبار سندی روایات کاری ندارم. در جایی که اصل بر عدم اعتبار روایات است مگر خلافش اثبات شود، شما حق ندارید از تحقیق در اعتبار روایات مورد بحث شانه خالی کنید. نه تنها هر روایتی با اذعان به ضعف سندی آن در علم رجال سنتی نمی تواند شاهد بحث گرفته شود، بلکه حتی روایاتی که ادعای تواتر آنها هم شده بدون تحقیق کامل تاریخی و مطالعه انتقادی نمی توان پذیرفت. به عبارت دقیق تر اولاً خبر واحد ظنی الصدور در مباحث اعتقادی مطلقاً حجت نیست خصوصاً با وجود قرائن قطعی ساختگی بودن آنها سازگار با سلیقه دینی قدرت سیاسی. ثانیاً اکثر این روایات مرتبط با بحث که ادعای تواتر در آنها شده است به چند راوی محدود برمی گردد که برخی از آنها در جعل حدیث ید طولایی دارند از قبیل ابوهریره. این «روش علمی» مواجهه با متون دینی در جهان اسلام است، ربطی به نواندیش و کهنه اندیش هم ندارد، که توهم شود برای استنتاج اسلام رحمانی و پیامبر اخلاقی از علوم اسلامی این شیوه را اتخاذ کرده ایم.

مطابق این موازین سخت گیرانه علمی مدارکی که قابل اتکاست عبارتند از: الف. قرآن کریم، ب. اقوال و سیره عملی پیامبر مطابق موازین مسلم تاریخی و بعد از به کارگیری روش انتقادی، ج. اقوال و سیره ائمه اهل بیت خصوصاً از سنت پیامبر با بکارگیری موازین تاریخی و روش مطالعه انتقادی. مبنای محققانه اعتبار خبر محفوف به قرائن مطمئن عقلی و تاریخی است (اعم از روایات واحد و متواتر سنتی). حجیت خبر که تعبدی و توقیفی نیست، عقلایی است و سیره عقلا در متون تاریخی رعایت دقیق مبنای فوق است.



بحث سوم. اسلام پس از پیامبر

اما نمونه ای از شواهد پشتیبان تحریف موازین اسلام و تعالیم پیامبر بعد از وفات ایشان:

چهار روایت از منابع اقدم اهل سنت:

یک. قال أنس: ما أعرف شيئاً اليوم مما كتبا عليه على عهد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (مسند احمد بن حنبل، ج ۱۹ ص ۳۹ و نیز ج ۲۰ ص ۴۰۵) انس بن مالک: من امروز از آنچه در عهد رسول الله بر آن بودیم چیزی نمی شناسم.

دو. قال أنس: ما أعرف فيكم اليوم شيئاً كنت أعهد على عهد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ليس قولكم لا إله إلا الله (صحيح بخاری، ش ۵۲۹ و بقیه مدارک در مسند احمد بن حنبل ج ۲۱ ص ۳۴۵ پ) انس بن مالک: من امروز از آنچه در عهد رسول الله بر آن بودیم چیزی جز لا اله الا الله نمی شناسم.

سه. قال أنس: ما شيء شهدته على عهد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - إِلَّا وقد أنكرته اليوم، إِلَّا شهادتکم هذه (ابن رجب، فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۳ ص ۵۶) آنچه در عهد پیامبر شاهد بودم امروز انکار کردم [شاهد نیستم] مگر شهادت لا اله الا الله. شهادت مشابهی از ابو درداء عمیر بن مالک (متوفی ۳۲) نقل شده است:

چهار. عن أبي الدرداء قال: والله ما أعرف فيهم شيئاً من أمر محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - إِلَّا أَنَّهُمْ يَصَلُّونَ جميعاً (مسند احمد بن حنبل، ج ۳۶، ص ۳۰، و ج ۴۵ ص ۴۹۲ و نیز بخاری ش ۶۵۰) به خدا قسم من در میان این مردم چیزی از (سنت) پیامبر نمی بینم جز اینکه نماز را به جماعت برپا می دارند!

این چهار روایت که نظر دو نفر از صحابه پیامبر از کبار اهل سنت است بر این نکته انگشت می نهند که تعالیم رسول الله بعد از وفات ایشان (حداقل بعد از تغییر خلافت به ملوکیت توسط معاویه بن ابی سفیان در سال ۴۱) چنان به بوتۀ فراموشی سپرده شده که جز لقلقه زبانی لا اله الا الله و نماز جماعت چیزی باقی نمانده است.

دو روایت هم از منابع شیعی:

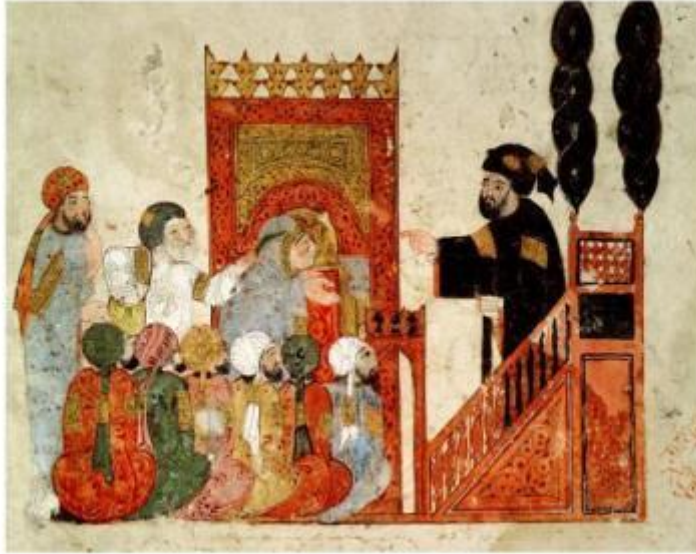
یک. عبید بن زرارة عن أبي عبدالله: ما من شيء عليه الناس اليوم إِلَّا وهو حُرْفٌ عَمَّا نزل به الوحي (رجال کشی، ۱۴۰، مشهد، تصحیح مصطفوی) همه آنچه مردم امروز بر آنند از وحی منحرف شده است.

دو. بشیر الدهان عن أبي عبدالله قال: لا والله! ما هم على شيء مما جاء به رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - إِلَّا استقبال الكعبة فقط. (محاسن برقی، ۱۵۶، طبع محدث ارموی) نه به خدا قسم، ایشان جز رو به قبله نماز خواندن بر میراث پیامبر وفادار نمانده اند.

این همان سخن حسین بن علی در پاسخ به نامه مردم بصره است: فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّيَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ (تاریخ طبری، ج ۴ ص ۲۶۵-۲۶۶) به راستی سنت [پیامبر] میرانده شده، و بدعت احیا شده است.

اگر سنت رسول الله زنده بود، اگر موازین قرآن برقرار بود، فاجعه کربلا اتفاق نمی افتاد. این واقعه نشانه مرگ سنت نبوی است. چگونه از این وقایع تاریخی می توان به شخصیت پیامبر اقتدارگرا دست یافت؟ این روایات البته خبر واحد هستند، اما محفوف به قرائن قطعی و مخالف سلیقه قدرت سیاسی. لذا مطابق موازین انتقادی تاریخی قابل پذیرش هستند.

نتیجه: اصل در روایات عدم اعتبار است مگر اعتبارش بر اساس موازین انتقادی تاریخی اثبات شود، خصوصا در روایاتی که ربطی به قدرت سیاسی و سلیقه دینی او دارد. کتب سیره چیزی جز روایت نویسندگان آنها از وقایع عصر رسول خدا نیست. کلیه روایاتی که روشنفکر دینی محترم در سخنرانش شاهد آورده بدون توجه به مبنای فوق است. اکثر این روایات که شاهد اقتدارگرایی و قدرت طلبی پیامبر آورده شده حتی بر طبق موازین سنتی علم رجال بی اعتبار محسوب می شوند و ارزش بحث ندارند، اما سه روایت منسوب به پیامبر را انتخاب کرده ام که درباره آنها بحث تفصیلی کنم: روایات قتل مرتد، روایت جنگ به خاطر مسلمان کردن مردم (جهاد ابتدایی یا اسلام آوردن به زور شمشیر، و نصر بالرب. در این جلسه تنها فرصت بحث درباره روایات مرتد است. بحث درباره دو دسته روایات دیگر را به جلسه بعدی موکول می کنم.



بخش دوم. پیامبر هرگز مرتد را واجب القتل ندانسته است

این بخش شامل سه بحث است: نفی قتل مرتد توسط پیامبر، جعلی بودن احادیث نبوی قتل مرتد، و بالاخره

روشنفکر دینی و حدیث نبوی قتل مرتد.

بحث اول. نفی قتل مرتد توسط پیامبر

کتابی نوشته ام با عنوان «[مجازات ارتداد و آزادی مذهب: نقد مجازات ارتداد و سبّ النبی با موازین فقه](#)

[استدلالی](#)»، مجموعه اسلام و حقوق بشر، دفتر دوم، کتاب الکترونیکی، ۴۰۶ صفحه، ۱۳۹۳. نکاتی را به اختصار از

این کتاب مرتبط با نسبت حکم قتل مرتد به پیامبر نقل می کنم.

نخستین کسانی که در تاریخ اسلام به عنوان مرتدّ به قتل رسیدند، مسلمانانی بودند که از پرداخت زکات به

خلیفه اول، خودداری کردند. (مبسوط شیخ طوسی، ج ۷ ص ۲۶۷) کشته شدن تعداد قابل توجهی از مسلمانان

به عنوان رده، این پرسش را در افکار عمومی مطرح کرد که مستند قتل ایشان چه بوده است؟ درست همانند

پرسشی که پس از به قدرت رسیدن خلیفه اول مطرح شد «وجه مشروعیت خلافت وی چیست؟» واضح بود که با آیات قرآن کریم هیچ کدام از دو مسئله به شکلی که اتفاق افتاده بود، قابل توجیه نبود. پاسخ پرسش اخیر، واژه نوظهوری به نام اجماع و انتساب حدیثی به پیامبر (ص) که «لا تجتمع امتی علی الخطاء» (امت من بر خطا اتفاق نمی کند) بود و پاسخ به پرسش نخست، انتساب حدیثی به پیامبر که «من بدل دینه فاقتلوه» (هر که دینش را تغییر داد بکشید). علی (ع) که باب علم نبی (ص) بود هیچ کدام از دو حدیث یادشده را از پیامبر (ص) روایت نکرده است و در جوامع روایی معتبر شیعی چنین احادیثی از پیامبر (ص) نقل نشده است. حدیث «من بدل دینه فاقتلوه» (صحیح بخاری) را میرزا حسین نوری طبرسی در کتاب مستدرک الوسائل (ج ۱۸ ص ۱۶۳) از کتاب دعائم الاسلام (ج ۲ ص ۴۸۰، ش ۱۷۱۷) نقل کرده است بی هیچ سندی!

در برخی کتب فقهی شیعه که حکم قتل مرتد مطرح شده، اغلب مستندات آن روایات نبوی اهل سنت است بدون ذکر سند و منبع، به عنوان مثال شیخ طوسی در المبسوط آورده است: «[۱] و روی عن النبی (ص) أنه قال لا یجزل دم امرئ مسلم إلا بإحدى ثلاث: کفر بعد ایمان، أو زنا بعد إحصان، أو قتل نفس بغیر نفس، [۲] و روی عبدالله بن عباس أن النبی (ص) قال: من بدل دینه فاقتلوه...» (مبسوط، ج ۷، ص ۲۸۱، و ج ۸ ص ۷۱ و نیز خلاف ج ۳ ص ۳۵۱)

دو نفر از اساتید من در فقه یعنی مرحوم آقایان منتظری و موسوی اردبیلی به ترتیب در کتابهای حکومت دینی و حقوق انسان (ص ۸۸ به بعد) و فقه الحدود والتعزیرات (ج ۴؛ ص ۴) بعد از تحقیق میکروسکوپی درباره تک تک افراد مقتول یا معدوم متهم به ارتداد در عصر پیامبر به این نتیجه رسیده اند: «در کتب روایی، تفسیری و تاریخی وقایعی درباره برخی مرتدین و خارج شدگان از دین در زمان پیامبر (ص) نقل شده است، این منقولات، علی الأغلب سند معتبری ندارند. ما در این منقولات به موردی دست نیافتیم که فردی اسلام آورده باشد و به

اصول و احکامش اعتقاد پیدا کرده باشد سپس از اسلام خارج شده باشد و عذرش در خروج مجرد شبهه اعتقادی یا ادعای نقص در اسلام و قوانین آن باشد.» از جمله نتایج تحقیق من بعد از بررسی دقیق کلیه روایات ارتداد در منابع شیعی در مورد پیامبر به شرح زیر است: هیچ کس در زمان پیامبر (ص) با عنوان مشخص مرتد، اعدام نشده است و مجرمان معدوم، محکوم به دیگر جرائم بوده‌اند.



بحث دوم. جعلی بودن احادیث نبوی قتل مرتد

ویرایش دوم کتاب در دست انتشار است (نسخه انگلیسی توسط دانشگاه ادینبورگ در انگلستان، بهمن ماه جاری؛ نسخه عربی توسط مرکز العربی للابحاث و دراسة السياسات در دوحه قطر، بهار ۱۴۰۰؛ نسخه فارسی توسط نشر اندیشه های نو، اسن آلمان، تابستان ۱۴۰۰) در مقدمه تفصیلی آن تحقیقات جدیدی درباره آراء بزرگان اهل سنت و شیعه درباره احادیث قتل مرتد منسوب به پیامبر صورت گرفته است.

الف. جمعی از عالمان شاخص اهل سنت که اغلب مصری هستند از قبیل محمد عبده، محمود شلتوت، عبدالعزیز جاویش، عبدالمتعال الصعیدی، محمد توفیق صدق، حسن ابراهیم حسن، عبدالحمید متولی، محمد فتحی عثمان و صادق المهدی از آزادی مذهب در اسلام دفاع کرده اند. به نظر ایشان مجازات دنیوی مرتد مشخصاً اعدام وی مخالف قطعی با محکمت قرآن کریم است، آنچه بر اساس قرآن قابل اثبات است مجازات اخروی مرتد است نه مجازات دنیوی وی. بر اساس تحقیق این عالمان مشخصاً شیخ محمود شلتوت «اما مجازات دنیوی یعنی قتل در فقه بر اساس روایت ابن عباس از پیامبر اثبات شده است: من بدل دینه فاقتلوه. در این حدیث از این جهات بحث شده است. تغییر دین از اسلام یا مطلق تغییر دین؟ مرد یا حتی زن؟ قتل فوری یا بعد از استتابه؟ استتابه موقت یا مؤبد؟ وجه نظر به مسئله تغییر می کند وقتی توجه شود که کثیری از علما نظرشان این است که حدود با اخبار آحاد اثبات نمی شود، و کفر به تنهایی مبیح دم نیست.» (شلتوت، الإسلام عقيدة و شریعة، قاهره، الازهر، ۲۰۱۰، ص ۲۸۱)

ب. گروهی دیگر از عالمان مسلمان از قبیل محمد طالبی، حمیده اینیفر، عبدالمجید شرفی، جمال البناء، احمد صبحی منصور، محمد سعید العشماوی آزادی مذهب را اصل اساسی اسلام دانسته که هرگز نسخ نشده است. هر حدیثی حتی متواتر که مخالف این اصل اصیل باشد مردود است. انتخاب مذهب امری اختیاری است. محمد طالبی (۱۹۴۱-۲۰۱۷) متفکر تراز اول فقید تونس تصریح کرده که در هیچیک از کتب مقدس به جز قرآن از آزادی مذهب دفاع نشده است. به نظر وی: «اما در مورد مرتد الهیات سنتی به تعالیم قرآنی وفادار نمانده و آزادی دینی را جدّاً ساقط کرده است. برای اعدام مرتد از یک سو به اقدامات ابوبکر در جنگ با شورشانی که از پرداخت زکات امتناع کردند استناد می کنند و از سوی دیگر به حدیث «من بدل دینه فاقتلوه». من در تاریخ اسلام هیچ امر فقهی در محکومیت اعدام مرتد را سراغ ندارم. ... احادیث ارتداد به شدت با محاربین و راهزنان مسلح

مخلوط شده است. تمام موارد اعدام مرتد در زمان پیامبر و اوایل بعد از وفاتش بدون هیچ استثنایی درباره افرادی است که مسلحانه علیه امنیت مسلمانان اقدام کرده بودند. به همین دلیل فقه حنفی زنان مرتد را از مرگ معاف کرده است. حدیث مذکور متواتر نیست، و در روش سنتی چنین حدیثی پذیرفته نیست. به روش مدرن این حدیث زیر سوال است. دلایل متعدد داریم که این حدیث جعلی است. احتمالا تحت تاثیر سفر سوم کتاب مقدس (۲۴:۱۶) و سفر پنجم (۱۹-۲:۱۳) که دستور رجم مرتد است جعل شده است. اگر نه مستقیم غیرمستقیم توسط یهودیان و مسیحیان مسلمان شده. حدیث مذکور با تعالیم قرآن متعارض است.»

TALBI, Mohamed (1/1/1985). "Religious Liberty: A Muslim Perspective," *Islamochristiana*, 11, p. 109

ج. محقق دیگری در این زمینه نوشته است: «اولا سیره نبوی وجود ارتداد را نفی می کند. ثانيا حد ارتداد ربطی به جنگ ارتداد ندارد! در حد ارتداد جنگ با مسلمین نیست. بعد از این جنگ حد ارتداد اختراع شد. این حرف ابوبکر هم نبود. حد ارتداد مزعوم به مجرد دو حدیث است یکی عکرمه مولای ابن عباس و دیگری اوزاعی بدون سند. حدیث اوزاعی: لایحل دم امراء مسلم الا باحدی الثلاث .. والتارک لدینه المفارق للجماعة. فقهای عصر عباسی حدیث اختراعی اوزاعی را مسند کردند و دو قرن بعد به صحیح مسلم راه یافت بدون ذکر اوزاعی در سلسله سند. همه روایتش متهم هستند نه فقط یکی از روایت. اوزاعی در دوران اموی زندگی کرد ناصر و خادم آنها بوده بعد دولت عباسی را هم درک کرده به آن هم خدمت کرده. در هر دو دولت هم متمتع بوده است. معاویه ابتدا به فتوای فقها نیازی نداشت. حجر بن عدی را بدون اتهام ارتداد یا هم دلیل شرعی دیگری کشت. یزید بن معاویه هم در قتل حسین و اهل بیتش در کربلا و جنگ مدینه و هتک حرمت مکه خود را نیازمند فتوا ندید. با مشیت الهی توجیه می کردند. حدیث لایحل دم امراء مسلم الا باحدی الثلاث در پاسخ سوال

سفاح عباسی از او درباره عاقبت بنی امیه صادر شده است! خود ازواعی نقل کرده. ابوحنیفه قیاس یا اجتهاد شخص خود را بر احادیث اوزاعی ترجیح می داد. روایت من بدل دینه فاقتلوه از عکرمه مولی ابن عباس در صحیح مسلم یقیناً از احادیث کاذبه است. عکرمه مشهور به کذب است حتی به مولایش ابن عباس دروغ بسته است.» (احمد صبحی منصور، حدّ الرده، بیروت، مؤسسة الانتشار العربي، ۲۰۰۸، ص ۶۶-۵۷ با تلخیص)



بحث سوم. روشنفکر دینی و حدیث نبوی قتل مرتد

الف. من در مقدمه ویرایش دوم کتاب به آرای علمای شیعه هم پرداخته ام. از جمله رای روشنفکر دینی محترم را آورده ام: «آیا نمی توان گفت که احکامی نظیر احکام مربوط به کفار و مرتدان (همچون مساوی نبودن حقوقشان با مسلمانان و وجوب قتل مرتد) و غیره مربوط به دوران تاسیسند (یعنی دوران انقلاب و مدیریت انقلابی و تلاطم احوال ...) و دوران استقرار اساساً حکم و اجتهاد دیگری می طلبد؟» (عبدالکریم سروش، فقه در ترازو: طرح چند پرسش از محضر حضرت آیت الله منتظری، کیان، ش ۶۶، بهار ۱۳۷۸، ص ۲۱-۱۴) ایشان در این مقاله سراغ عدم حجیت اخبار واحد در سیره عقلا رفته است و در آنجا خبری از اخبار متواتر قتل مرتد نیست.

ب. اکنون به رای اخیر ایشان توجه کنید:

«پیغمبر [اسلام] آدمی اهل جنگ بود و این اهل جنگ و قدرت و سلطه بودن از اول با ایشان بود و این روح را در دین خودش خوب دمید. یعنی متوجه بود که دارد یک قدرت می آفریند و نشست کنار که بگوید هر بلایی سر این قدرت و دین آوردید من ساکت می نشینم. خیلی چالاک و آماده و در صحنه برای مواجهه با کسانی که این بذری که کاشته و آبیاری کرده را برکنند و خیلی هم با شدت با آنها برخورد می کرد. ما این شدت را در کجا می بینیم؟»

اولا اینکه مرتدین را می گفت باید کشت. این خیلی نکته مهمی است. البته ما در تورات هم مجازات‌های سختی هم داریم که نوشته بسوزانند و ما در اسلام سوزاندن نداریم. و شیوه مرسوم نبوده و نیست. اما این روایتی که شیعه و سنی از پیامبر نقل کردند که هر که دینش را عوض کرد بکشندش بدون چون و چرا. روایت متواتری است در شیعه و سنی و به آن عمل هم می شده است. یعنی چیز متروکی نبوده که گاهی به صورت روایتی جایی قرار بگیرد. تا همین امروز هم مورد عمل قرار می گیرد و حکایت از همین قصه دارد که قدرت باید محافظت بشود. و اینگونه نیست که افراد بیایند و هر چه دلشان خواست بگویند.

حالا ما روایت‌هایی داریم کسانی که پیامبر را هجو می کردند و شعر علیه او می گفتند، ایشان فرستاد و آنها را کشتند. اینها همه مورد قبول مسلمانان بود. من فنومنولوژیک وار سخن میگویم. یعنی حق و باطل این‌ها را کاری ندارم. یعنی فرهنگ اسلامی خود داشته با این تفکر که مخالف را باید کشت. که کسی که سبّ نبی می کند را باید کشت و این را چیز مذموم نمی دانسته است. درست است در روزگار حاضر کسانی می کوشند که بگویند فلان روایت دروغ است، یا پیامبر [کسی را] نفرستادند که آن زن شاعر یا دیگری را بکشند. من نمیدانم شاید هم دروغ باشد.

من الان بر سر اینها مناقشه ای ندارم. صحبت من این است که این را مذموم نشموده‌اند و پذیرفته‌اند پیامبر می‌تواند این کار را بکند. و پذیرفته‌اند این کار را می‌کرده و این را جزو لوازم دینداری و دین پیامبر می‌دانستند و ناقض عصمت و رحمت للعالمین بودن او هم نمی‌دانستند. همه اینها مناسبت دارد با قصه اقتدارگرایی پیامبر و اینکه می‌خواست سلطه خودش را بر جزیره العرب و فراتر از آن تحکیم بکند.» (گزارشی از سخنرانی عبدالکریم سروش، دین یک قدرت است، ۱۰ دی ۱۳۹۹، زیتون)

نتیجه: اثبات شد که اگرچه در فقه سنی و شیعه مرتد فی الجمله واجب القتل است و یکی از مستندات آن نیز روایتی نبوی است با عنوان من بدل دینه فاقتلوه، اما این روایت هرگز متواتر شمرده نشده است، نه در حدیث و فقه اهل سنت و نه در حدیث و فقه شیعه. ثانیاً نهایتاً این حدیث خبر واحدی بیشتر نیست. ثالثاً حدود شرعیه با خبر واحد قابل اثبات نیست. رابعاً تحقیقات جدید علمای اهل سنت از محمد طالبی به بعد این خبر را جعلی دانسته است. در جوامع روایی شیعه این حدیث بدون سند در کتاب مستدرک الوسائل از دعائم نقل شده است. می‌دانیم مستدرک کتاب احادیث ضعیف و مرسل است. در فقه شیعه هم این حدیث به نقل اهل سنت آمده است. بنابراین اینکه حدیث متواتر بین الفریقین من بدل دینه فاقتلوه دلیل اقتدارگرایی پیامبر قلمداد شده از اساس باطل و بی اساس است. دیگر امور انتسابی به پیامبر در نقل فوق نیز به همین شیوه نادرست است. پایه اول اقتدارگرایی پیامبر ویران شد.

در جلسه بعد شاهد دوم اقتدارگرایی پیامبر یعنی ماموریت جنگ با مردم برای مسلمان کردنشان یا تخییر بین مسلمان شدن و مرگ (جهاد ابتدایی)، و نیز نصر به رعب را نقد خواهم کرد.

وبینار نواندیشی دینی

شنبه ۲۰ دی ۱۳۹۹، ۹ ژانویه ۲۰۲۱



kadivar.com

<https://kadivar.com/18445/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.
نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.